

لغزش کلک

سید حمید طبیبیان

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

لغت‌نامه‌ی دهخدا بزرگ‌ترین فرهنگ و گسترده‌ترین دایرةالمعارف فارسی است که تاکنون در کشور ما نگاشته شده است. این اثر ارزنده که نتیجه‌ی تلاش و زحمات جان‌فرسای استادانی بزرگ است، در عین ارزندگی و اصالت گاه‌گاه از اشتباهات مصون نمانده است.

با توجه به اینکه لغت‌نامه سالیان دراز در بین اهل فضیلت جای گشوده و به‌حق از اعتباری شایان برخوردار شده است و از سویی دیگر، لازم است این چنین فرهنگ‌ها روزبه‌روز توسعه یابد و حتی‌الامکان از اشتباهات پاکسازی شود، بر اهل تحقیق و وظیفه خواهد بود که رفته‌رفته به رفع لغزش‌های آن که اغلب از فرهنگ‌های گذشته بدان راه یافته، مبادرت ورزند. مقاله‌ی حاضر کوششی است برای اصلاح برخی از آن سهوها که از راه مراجعه به فرهنگ‌های معتبر عربی حاصل آمده است. در این مقاله بیش‌تر به واژه‌هایی اشاره شده که در اصل معاجم پیشین صورتی صحیح داشته است. اما در معاجم متأخرتر از جمله لغت‌نامه‌ی دهخدا بازتابی تصحیف و تحریف شده و نادرست یافته است، و حیف می‌نماید که این‌گونه نادرستی‌های ناچیز از فرهنگی بدان گرانمایگی زدوده نگردد.

ناگفته نماند که کژی‌های یادشده در مقاله‌ی حاضر فقط مربوط به حرف الف تا پایان حرف خ است و بعون‌الله در فرصت‌های دیگر، این بررسی با همین روند در حروف دیگر تهجی ادامه خواهد یافت.

لغت‌نامه‌ی دهخدا بزرگ‌ترین فرهنگ بلکه غنی‌ترین دایرةالمعارف فارسی

است که تاکنون در این کشور دیرین و دیرپای نگارش یافته است. مؤلف کبیر این لغت‌نامه که نمونه‌ی بارز سخت‌کوشی و پژوهش و پشتکار است، دست به تهیه‌ی کتابی یازیده که دریا را ماند. دریایی زخار که با ورود خطاهایی چند تنجس نپذیرد و از ارزش و اعتبار نیفتد. شاید هیچ اهل تحقیقی یافت نشود که لغت‌نامه را برای خود و پژوهندگان راه دانش موهبت و برکتی عظیم ندانسته باشد و زبان به تحسین آن همه تلاش و درود بر روان آن سترگ‌مرد زنده‌یاد نگشاید که:

عَلَيْكَ تَحِيَّةُ الرَّحْمَنِ تَتْرَى بِرَحْمَاتِ غَوَادٍ سَائِحَاتِ

جای شکر دارد که این میراث بزرگ علمی و فرهنگی برای شکل گرفتن و تدوین و سامان‌پذیری و تنظیم، پس از ارتحال مرحوم دهخدا به دست استاد بزرگوار مرحوم دکتر معین رسیده است، و بر همگان بدیهی است که چنانچه استادی مجرب و متبحر در شناخت لغت و ادبیات تا چه اندازه در زمینه‌ی تنقیح و تصحیح و آماده‌سازی و طبع این اثر ارزنده مؤثر بوده است. جدیت و جان‌سوزی آن استاد‌گرامی در جهت اعتلای فرهنگ فارسی و تنظیم و ترتیب مواد لغت‌نامه و پرکاری در این راه بدانجا انجامید که استاد جان‌پاک بر سر این مهم نهاد، که رحمت بر آن احساس مسئولیت و وظیفه‌شناسی باد.

و لَا زَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنِّي يُرْفَقُ عَلَيَّ النَّسِيمِ إِلَى ذَرَاكََا

کوشش‌های بی‌دریغ استاد فاضل دکتر شهیدی در ادامه‌ی فعالیت‌های مرحوم دکتر معین بر روی لغت‌نامه تا به هنگام اتمام بسیار موفق آن و همچنین بهترسازی و اصلاح پیوسته و همیشگی این اثر کم‌نظیر از سوی ایشان مجاهدت انکارناپذیری است که سپاس دنیا و پاداش آخرت خواهد داشت.

جُرَيْتَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ عَنِ الْهُدَى وَ تَمَّتْ لَكَ النُّعْمَى وَ طَالَ لَكَ الْعُمْرُ

۳ لغزش کلک

اینک که همه به ارزش و فواید بی‌شمار لغت‌نامه اذعان دارند و به‌جز این دایرة‌المعارف گسترده چیزی دیگر در دست نیست و با توجه به اینکه همین کتاب پراهمیت قابلیت گسترش و افزایش را دارد و می‌تواند زیربنای هر فعالیت دیگر در زمینه‌ی فرهنگ‌نویسی قرار گیرد، بر همه‌ی دانش‌پژوهان واجب می‌آید که روزبه‌روز در پاکسازی آن از لغزش‌های خرد و کلان، با سعه‌ی صدر و با علم به اینکه الانسانُ في محلِّ السَّهْوِ و النَّسيانِ، بذل همت کنند تا ان‌شاء‌الله روزی فرا رسد که حتی در نقطه‌یی از واژه‌های این کتاب اشتباهی به چشم نخورد و همانند دایرة‌المعارف‌های بزرگ بین‌المللی، هر از چند سالی با واژه‌های جدید و مداخل متنوع در سطوح مختلف علمی انتشار یابد.

نگارنده به سبب مراجعات چندین ساله به این لغت‌نامه و بهره‌های وافر که از این گنجینه‌ی پرمایه داشته، گاه‌گاه به سهوهایی برخورد کرده است که اغلب از فرهنگ‌های پیشین بدین لغت‌نامه راه یافته است و دریغ است که به رفع آنها پرداخته نشود. مطالب مندرج در سطور زیر بررسی کوتاهی پیرامون پاره‌یی از این لغزش‌ها است و بضاعت مزجاتی است که به طریق تواضع عرضه می‌گردد، با این امید که خوانندگان ارجمند این اشارات را حمل بر گستاخی نفرمایند و با چشم خطاپوشی ملحوظ نمایند که وَالْعَفْوُ عِنْدَ كَرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ. **أُباب:**

لغت‌نامه: آب و آنچه نوشیده شود || سراب.

منتهی الأرب: آب و آنچه نوشیده شود.

قاموس: الماء و السَّرَاب.

شرح قاموس: آب و سراب است.

لسان العرب و تاج العروس: همانند قاموس.

صورت صحیح: واژه‌ی «سراب» در منتهی الأرب نیامده است. ظاهراً مؤلف این کتاب «سراب» را «شراب» خوانده و به صورت «آنچه نوشیده شود» ترجمه کرده است. از آن پس، این تعبیر نادرست از طریق منتهی الأرب وارد لغت‌نامه شده است، در نتیجه عبارت «آنچه نوشیده شود» در لغت‌نامه زاید است.

أَبَار:

لغت‌نامه: آهوی جهنده در دویدن و آن‌که در دویدن روی به طرفی نگرداند.

منتهی الأرب و لسان العرب و قاموس: این واژه با همین معنی به صورت ظَبِيّ أَبَاز آمده است.

صورت صحیح: واژه‌ی «أَبَار» باید بنا بر ضبط قاموس و لسان العرب، به صورت «أَبَاز» اصلاح شود.

أَبْنُون:

لغت‌نامه: دیر انبون و یا دیر ابون: دیری است در جزیره.

منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: دیراً بُون، أو أَبْنُونٍ: بالجزيرة.

تاج العروس و شرح قاموس: همانند قاموس.

صورت صحیح: واژه‌های «أَبْنُون» و «انبون» در لغت‌نامه نادرست است، باید

به صورت «أَبْنُون» اصلاح شود.

أَبِي:

لغت‌نامه: شیر. اسد.

منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: الآبِي: الأَسَد.

شرح قاموس و تاج العروس: همانند قاموس.
صورت صحیح: بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، واژه‌ی «أَبِي» باید به صورت «آبِي» اصلاح شود.
أَبِيّه:

لغت نامه: تكبیر || بزرگی.
قاموس: الأَبِيَّة: الكِبْرُ و العَظَمَةُ.
شرح قاموس: صوابُ أَبِيَّةٍ به ضمّ همزه و شدّ باء مكسوره و شدّ ياء است.
تاج العروس: همانند قاموس.
صورت صحیح: درست این واژه بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، أِبِيّه است.
أَبِيّه:

لغت نامه: زنی که ناخوش دارد آب را
منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.
قاموس: الآبِيَّة: الَّتِي تُعَافُ المَاءَ و
شرح قاموس: آبِيَّة بر وزن كَامِلَة، شتر ماده‌یی است که ناخوش می‌دارد آب را
لسان العرب: همانند قاموس.
صورت صحیح: درست این واژه بنا بر ضبط قاموس و لسان العرب، آبِيَّة است.
أثال:

لغت نامه: اثال بن نعمان: صحابی است.
منتهی الأرب: أثال: نام صحابی است که پسر نعمان بوده است.
قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.
تاج العروس: أثال بن نعمان صحابِيٌّ، هكذا في سائر النسخ و هو غلطٌ إنما الصحابيُّ هُوَ ثَمَامَةُ بن اثالِ بن التَّعْمَانِ.

صورت صحیح: در تاج العروس و هامش قاموس با استناد به معاجم و هامش ترتیب القاموس آمده است: آن کسی که صحابی بود، ثمامة بن اُثال بن نعمان نام داشت.

أُجْد:

لغت نامه: نَاقَةُ أُجْدٍ: شتر ماده‌ی قوی استوار خلقت که مهره‌های پشت آن با هم پیوسته باشد و این خاص است به مادیان و اطلاقش بر نر نیاید.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: نَاقَةُ أُجْدٍ: قَوِيَّةٌ ... خَاصَّةٌ بِالْإِنَاثِ.

شرح قاموس: شتری است توانا ... خاص است به شتران مایه.

تاج العروس: همانند قاموس. در این فرهنگ و لسان العرب پس از آخرین جمله آمده است: و لَا يُقَالُ لِلْجَمَلِ أُجْدٌ: «به شتر نر أُجْد گفته نمی‌شود.»

صورت صحیح: واژه‌ی مادیان با توجه به معادل عربی این واژه «الإناث» در قاموس، به جای مادگان به کار رفته است. در لغت نامه زیر واژه‌ی مادیان آمده است: «لفظ مفرد است، جمع نیست به معنی یک اسب ماده» و هیچ اشاره‌ی به اینکه واژه جمع ماده باشد ندارد. حال اگر لغت نامه «مادیان» را به عنوان جمع ماده می‌پذیرد باید این واژه را به متن خود بیفزاید، و اگر نمی‌پذیرد باید این واژه را که ضمن توضیحات واژه‌ی «أُجْد» آمده است، به صورت مادگان اصلاح کند تا مفهوم نادرست به ذهن خواننده راه نیابد.

أَخِيخَه:

لغت نامه: آردی است که با شیر یا روغن زیت آمیخته خورند.

منتهی الأرب: آردی است که شیر با روغن یا زیت آمیخته می‌خورند.

قاموس: دَقِيقٌ يُعَالَجُ بِسَمْنٍ أَوْ زَيْتٍ، وَ يُشْرَبُ.

شرح قاموس: آردی است که درمان کرده می شود به روغن یا زیت و آشامیده می شود به روغن یا زیت.

لسان العرب: دَقِيقٌ يُصَبُّ عَلَيْهِ مَاءٌ فَيُبْرِقُ بِزَيْتٍ أَوْ سَمْنٍ فَيُشْرَبُ.

تاج العروس: دَقِيقٌ يُعَالَجُ بِسَمْنٍ أَوْ زَيْتٍ، ثُمَّ يُصَبُّ عَلَيْهِ مَاءٌ وَ يُشْرَبُ وَ لَا يَكُونُ إِلَّا رَقِيقًا.

صورت صحیح: آردی است که با آب و روغن یا زیت (روغن زیتون) آمیخته و آشامیده شود.

أَدَم:

لغت نامه: موضعی نزدیک ذی قمار (معجم البلدان).

منتهی الأرب: همانند لغت نامه.

قاموس: موضعٌ قُرْبَ ذِي قَارٍ.

شرح قاموس: جایگاهی است نزدیک ذی قار.

تاج العروس: مانند قاموس.

صورت صحیح: درست «ذی قمار» همچنان که در قاموس و تاج العروس آمده

«ذی قار» است.

أَدِي:

لغت نامه: از اعلام عرب است، از جمله نام پدر مالک تابعی.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: مَالِكُ بْنُ أَدِيٍّ، بِكَشْرِ الدَّالِ الْمُسَدَّدَةِ: تَابِعِيٌّ.

تاج العروس: همانند قاموس و افزون دارد: وَ ضَبَطَهُ الْحَافِظُ كَحَتَّى وَ هُوَ الصَّوَابُ.

صورت صحیح: در تاج العروس و هامش قاموس و هامش ترتیب القاموس، این

واژه به صورت اَدَى بر وزن حَتَّى آمده است.

اُدَيْم:

لغت‌نامه: زمینی مابین سراة و تهامه و یمن. این واژه با این توضیح در

لغت‌نامه به دو صورت آمده است: اُدَيْم و اُدَيْم.

منتهی الأرب و شرح قاموس: اُدَيْم بر وزن عُلَيْم.

قاموس: اُدَيْم كَعْلَيْم: أَرْضُ بَيْنِ السَّرَاةِ وَ تِهَامَةَ وَ الْيَمَنِ.

تاج العروس: ضبط و توضیح قاموس را غلط دانسته است و گوید: ذَلِكَ لِأَنَّ

يَاقوتاً ضَبَطَهُ كَزُبَيْرٍ ... وَ نَصَّ يَاقوتِ بَعْدَ قَوْلِهِ: تَلِي السَّرَاةَ بَيْنَ تِهَامَةَ وَ الْيَمَنِ.

صورت صحیح: ۱ - همچنان‌که در هامش قاموس و تاج العروس آمده است،

درست این واژه بنا بر ضبط یاقوت حموی، اُدَيْم بر وزن زُبَيْر می‌باشد؛

بنا بر این، صورت اُدَيْم زائد است. ۲ - بنا بر متن تاج العروس به نقل از سخن

یاقوت، اُدَيْم زمینی است نزدیک سراة میان تهامه و یمن. ولیکن صاحب

قاموس «تَلِي السَّرَاةَ» را از معجم البلدان تصحیف و «بَيْنَ السَّرَاةِ»

گردانیده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

أرام:

لغت‌نامه: آبی یا کوهی به دیار جذام در اطراف شام. این واژه با همین

توضیح، در لغت‌نامه به صورت اِزَم نیز آمده است.

قاموس و منتهی الأرب و شرح قاموس: همان است که لغت‌نامه از آنها اقتباس

کرده است.

لسان العرب: اِزَم، بِكَسْرِ الهمزة و فتح الراء الخفيفة، و هو موضع من ديار

جُذام.

تاج العروس: أرام (كَسْحَابٍ، جَبَلٌ و ماءٌ بديارِ جُذامِ بِأَطْرَافِ الشَّامِ) هكذا في

التُّسَخِ وَ هُوَ غَلَطٌ ... وَ الصَّوَابُ إِنَّهُ جَبَلٌ وَ فِيهِ مَاءٌ ... وَ ضَبَطَهُ ابْنُ الْأَثِيرِ كَعَنْبٍ.

صورت صحیح: ۱ - به گفته‌ی تاج العروس، اِزْم نام دو جایگاه یا دو چیز نیست، بلکه صحیح این است که نام کوهی است در آن آبی. ۲ - صورت درست این واژه بنا بر ضبط ابن اثیر بر وزن عَنَب است.

أَرْن:

لغت‌نامه: شهری به طبرستان.

منتهی الأرب: أَرُونُ كَصَبُورٍ، زهر یا دماغ فیل که خورنده‌ی آن می‌میرد. أَرْنُ كَكْتَبٍ جمع. و شهری است به طبرستان.

قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.

شرح قاموس: مانند قاموس.

تاج العروس: (كَصَبُورٍ بِلَدِّ طَبْرِسْتَانَ) كَذَا فِي التُّسَخِ وَ الصَّوَابِ بِالْأَنْدَلِسِ، كَذَا فِي مَعْجَمِ يَاقُوتَ.

صورت صحیح: أَرْن شهری در طبرستان نیست بلکه بنا بر ضبط معجم البلدان، أَرْن نام شهری در طبرستان است. ظاهراً اشتباه لغت‌نامه ناشی از غلط‌خوانی متن منتهی الأرب است، بدین صورت که أَرْن را که جمع أَرُون است نام شهر پنداشته است و عبارت پس از واو عطف را به جای آنکه معطوف به أَرُون به شمار آورد، معطوف به أَرْن شمرده است. أَرُون نیز برخلاف گفته‌ی قاموس و منتهی الأرب، نام شهری در طبرستان نیست بلکه بنا بر هامش قاموس و تاج العروس به نقل از معجم البلدان، شهری است در اندلس.

أَرِين:

لغت‌نامه: نام موضعی است.

منتهی الأرب: کأمیر، نام موضعی.

قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.

شرح قاموس: همانند قاموس و منتهی الأرب.

تاج العروس: أرین (کأمیر، موضع) الصوابُ فيه بالضّمّ فالكسر.

صورت صحیح: بنا بر متن تاج العروس و هامش قاموس، صورت درست این

واژه أرین، به ضمّ اول و کسر دوم است.

أَرِيْنِيَه:

لغت نامه: نام جایی است.

منتهی الأرب: أَرُون و خَيْفُ الأَرِين و أَرِيْنِيَه هر سه مواضع است.

قاموس: أَرِيْنَة.

شرح قاموس: أَرِيْنَة به تخفیف یاء و فتح اول.

تاج العروس: الأَرِيْنَة كَسْفِيْنَة فَلَمْ أَرْ أَحَدًا تَعَرَّضَ لَهُ وَ كَانَهُ الأَرِيْنَة كَجُهِيْنَة:

کسی را ندیدم که با این واژه بر وزن سفینه برخورد کند، باید همان أَرِيْنَة بر

وزن جهینه باشد. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صورت صحیح: درست این واژه بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، أَرِيْنَة است.

أَرَز:

لغت نامه: حسابی از سیر ماه و آن فصول و ایامی که داخل ماهها و سالها است.

منتهی الأرب: حسابی است از سیر ماه و آن فصول ایامی ...

قاموس: ... وَ هُوَ فَضُول مَا يَدْخُلُ ...

شرح قاموس: حسابی است از گذرگاههای ماه و آن زیاده بودن آن چیزی

است که داخل می شود میان ماهها و سالها.

لسان العرب: همانند قاموس.

صورت صحیح: در لغت نامه واژه‌ی فصول باید به فصول تبدیل و حرف واو پس از آن حذف شود.

أَزْلُ:

لغت نامه: سخت. أَزْلُ أَزْلٌ: قحط بسیار سخت.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: أَزْلُ أَزْلٌ، كَكْتَفٍ.

شرح قاموس: همانند قاموس.

تاج العروس: أَزْلُ أَزْلٌ كَكْتَفٍ، صَوَابُهُ بِالْمَدِّ.

لسان العرب: أَزْلُ أَزْلٌ: شديداً.

صورت صحیح: بنا بر ضبط لسان العرب و هامش قاموس و تاج العروس، صورت درست این واژه آزل است.

أَزْمَةٌ:

لغت نامه: قحط.

منتهی الأرب: كَفْرِحَةٌ، سَالٌ قَحْطَانَاك. *نغزش کلک و مطالعات فرشی*

قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.

لسان العرب: سَنَةٌ أَزْمَةٌ و أَزْمَةٌ و أَزْوَمٌ و آزْمَةٌ.

تاج العروس: أَزْمَةٌ (كَفْرِحَةٌ) هَكَذَا فِي النَّسْخِ و الصَّوَابُ آزْمَةٌ بِالْمَدِّ.

صورت صحیح: بنا بر متن تاج العروس و هامش قاموس، درست این واژه آزمه است.

أُسْبُوت:

لغت نامه: نام کوهی است.

منتهی الأرب: همانی است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: أُشْيُوت: جَبَلٌ.

تاج العروس و شرح قاموس به نقل از معجم البلدان: أُشْيُوت، کوهی است نزدیک حضرموت.

صورت صحیح: بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، «أشیوت» درست است.

إِشْتُ الدَّهْرُ:

لغت نامه: از قدیم. همیشگی زمانه و اول آن.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: أَشْتُ الدَّهْرُ: قَدَمُهُ، به فتح همزه ی أَشْتُ.

شرح قاموس: إِشْتُ الدَّهْرُ: همیشه بودن روزگار است.

لسان العرب و تاج العروس و صحاح واژه‌ی «أشت» را به فتح اول داده‌اند و آن

را با إِشْتُ که از ریشه‌ی «س ت ه» و همزه‌ی آن وصل است، یکی ندانسته‌اند.

صورت صحیح: همان ضبط قاموس و لسان العرب و تاج العروس و صحاح

است.

إِشْتُ الكَلْبَةِ:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

لغت نامه: سختی و بلا و امر منکر. لوم انسانی

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: أَشْتُ الكَلْبَةِ.

تاج العروس: همانند قاموس.

صورت صحیح: بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، «أشت» به فتح همزه

درست است.

إِشْتُ القَتْنِ:

لغت نامه: صحرا.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: أُسْتُ المَثْن.

تاج العروس: همانند قاموس.

صورت صحیح: بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس، «أُسْتُ» به فتح همزه

درست است.

أُسْتَوَاءٌ وَأُسْتَوَا:

لغت نامه: کوره‌یی از نواحی نیشابور.

منتهی الأرب: أُسْتَوَاءٌ بالفتح روستایی است در نیشابور.

قاموس: أُسْتَوَاءٌ، كَدَسْتَوَاءٌ: رُسْتَاقٌ بنشابور.

شرح قاموس: أُسْتَوَاءٌ به ضمّ اول و تاء و به فتح تاء نیز گفته‌اند و به قصر آن

مثل دُسْتَوَا. مترجم گوید: مصنّف در وزنی که نقل کرده غلط کرده

به واسطه‌ی آنکه دُسْتَوَا چنانکه حموی و سمعانی و غیر آنها ذکر کرده‌اند به

فتح اول است، روستایی است در نیشابور.

تاج العروس: أُسْتَوَاءٌ، كَدَسْتَوَاءٌ: همچنانکه ذهبی این واژه را ضبط کرده،

مقتضی است که به فتح اول و سوم باشد، اما در کتاب رشاطی و بُلْبُیْسِی و

مَرَاصِدِ به ضمّ اول و سوم نیز ضبط شده است. در هامش تاج العروس به نقل

از معجم البلدان و تقویم البلدان آمده است: أُسْتَوَاءٌ به ضمّ الف و سکون سین

و فتح تاء یا ضمّ آن، ناحیه‌یی است در نیشابور.

صورت صحیح: بنا بر ضبط قاموس و تاج العروس و هامش قاموس و هامش

تاج العروس، این اسم با دو صورت: استواء و استوا و سه اعراب: أُسْتَوَاءٌ،

أُسْتَوَاءٌ وَأُسْتَوَا، درست است.

أُسْتَوَائِی:

لغت نامه: منسوب به أُسْتَوَاءٌ، کوره‌ی نیشابور.

صورت صحیح: با توجه به مطالب مندرج در زیر اُشْتَوَاء در همین مقاله، درست این واژه: اُشْتَوَائِي، اُشْتَوَائِي و اُسْتَوَائِي است.

ایاد:

لغت نامه: خاک گرداگرد حوض || خرگاه.

منتهی الأرب: خاک گرداگرد حوض و خرگاه.

قاموس: التُّرَابُ يُجْعَلُ حَوْلَ الْحَوْضِ وَالْخِبَاءِ.

شرح قاموس: خاکی است که کرده می شود گرداگرد حوض و گرداگرد خیمه و خرگاه.

لسان العرب و صحاح: همانند قاموس.

صورت صحیح: ایاد به معنی خرگاه نیست بلکه به معنی خاک گرداگرد خرگاه است. لازم است در لغت نامه دو خط متوازی برداشته و به جای آن حرف واو افزوده شود.

بَهْرَجَه:

لغت نامه: باطل و هدر کردن خون کسی را. وَمِنْهُ قَوْلُ أَبِي مَحْجَنٍ لَابْنِ وَقَاصٍ
أَمَّا إِذَا بَهَّرَجْتَنِي فَلَا أَشْرِبُهَا أَبَدًا. یعنی الخمر أهدرتني بإسقاط الحدجتني.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

لسان العرب: ... أَمَّا إِذَا بَهَّرَجْتَنِي فَلَا أَشْرِبُهَا أَبَدًا، يَعْنِي الْخَمْرَ، أَيِ أَهْدَرْتَنِي
بِإِسْقَاطِ الْحَدِّعْنِي: اما اگر مرا با انداختن حد از من هدر کنی هرگز باده
نخواهم نوشید.

صورت صحیح: متن عربی موجود در لغت نامه باید مطابق با متن لسان
العرب اصلاح شود.

بَهْش:

لغت نامه: مقل تر. خشک آن را فشل گویند.

منتهی الأرب: مقل تر و خشک آن را خُشَل گویند.
قاموس: المُقْلُ مادامَ رَطْباً، فإذا يَبَسَ، فَخُشِلُ.
صورت صحیح: واژه‌ی فُشَل در لغت‌نامه بنا بر متن قاموس و منتهی الأرب،
باید به صورت خُشَل اصلاح شود.
تَأَجَّل:

لغت‌نامه: پس ماندن گله‌ی گاوان.
منتهی الأرب: تَأَجَّل: پس ماند گله‌ی گاوان و درنگ کرد.
قاموس: تَأَجَّلَ الصَّوَارُ: صارَ إِجْلاً.
شرح قاموس: تَأَجَّلَ الصَّوَارُ یعنی گشت گاو کوهی إِجَل و گله.
لسان العرب و تاج العروس: همانند قاموس.
صورت صحیح: در هیچ یک از فرهنگ‌های عربی معادلی برای «پس ماندن
گله‌ی گاوان» نیامده است و تنها معنی معادل «تَأَجَّلَ الصَّوَارُ» گاوان وحشی
گله گله شدند، است.

تشویب:

لغت‌نامه: بانگ کنان چادر بر سر کاشتن برای خواندن کسی.
منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.
تاج العروس: التَّشْوِيبُ ... و اصلُهُ أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا جَاءَ مُسْتَضْرِحاً لَوْحَ بِشْوَيْهِ يُبْرِي
و يَشْتَهَرُ: تشویب در اصل این است که مرد فریادکنان پیش آید و جامه‌ی
خود را بر بالای سرش بالا برده تکان دهد و بگرداند تا دیده شود.
صورت صحیح: واژه‌ی کاشتن با توجه به متن تاج العروس، در لغت‌نامه باید
به صورت گاشتن، که متعدی گاشتن و به معنی گردانیدن است، اصلاح شود.

تَمْلُول:

لغت‌نامه: قثاء بَرَى. این واژه زیر واژه‌ی تملول سه بار تکرار شده است.

منتهی الأرب: تملول كَعْضُفُورٍ، گیاهی است نبطی و آن را قنابری نیز گویند.
 قاموس: تُمْلُول، كَعْضُفُورٍ، نَبْتُ، نَبَطِيَّةٌ: قُنَابِرِيٌّ. لسان العرب: التَّمْلُول: القُنَابِرِي
 بتشديد التَّوْن.

تاج العروس: همانند قاموس.

صورت صحیح: ۱ - تُمْلُول بنا بر ضبط قاموس و لسان العرب، به ضمّ اول
 درست است. ۲- قُنَابِرِيٌّ یا قُنَابِرِيٌّ درست است نه قَنَاء بری.

تَوْج:

لغت نامه: فرورفتن انگشت در چیزی آماسیده و تر.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

منتهی الأرب (چاپ لاهور): فرورفتن انگشت در چیزی آماسیده و نرم.

قاموس و تاج العروس: تَاجَتْ اِصْبَعِي فِيْهِ: نَاحَتْ، و زير واژه‌ی نَاحَتْ اِصْبَع
 آورده‌اند: خَاصَتْ فِي وَاِرمِ اَوْرَخُو، که درست برابر با ترجمه‌ی
 منتهی الأرب چاپ لاهور است.

صورت صحیح: به جای واژه‌ی «تر» در لغت نامه، بنا بر متن قاموس و منتهی
 الأرب چاپ لاهور، «نرم» درست است.

ثُنْيَان:

لغت نامه: جِ ثُنْيٍ، شتران نر در سال ششم درآمده.

منتهی الأرب: ثُنْيِيٌّ: شتر نر در سال ششم درآمده، ثُنْيَان و ثُنْيَاء جمع.

لسان العرب: و الجمع من ذلك (الثَّنْيِيَّ) كُلُّهُ: ثُنْيَاء و ثُنْيَان و ثُنْيَان.

صحاح: الثَّنْيِيُّ: الَّذِي يُلْقِي ثُنْيَتَهُ ... و الجمعُ ثُنْيَانٌ و ثُنْيَاءٌ.

صورت صحیح: بنا بر ضبط لسان العرب و صحاح، صورت درست این واژه
 ثُنْيَان به ضمّ اول است.

جَبَايَا:

لغت نامه: کوه‌ها که در آن شاخه‌های انگور کارند.
 منتهی الأرب: گوها که در آن شاخه‌های انگور کارند.
 قاموس: الرَّكَايَا تُخْفَرُ، وَ تُنْصَبُ فِيهَا قُضْبَانُ الْكَزْمِ.
 شرح قاموس: چاه‌هایی است که کنده می‌شود و برپا کرده می‌شود در آنها شاخه‌های تاک.
 صورت صحیح: واژه‌ی «کوه‌ها» در عبارت بالا از لغت نامه باید به صورت «گوها» اصلاح شود.

جَبْرِيَّة:

لغت نامه: به تحریک باء به معنی ازدواج است.
 منتهی الأرب: بالتحريك و شدّة الياء: فرقه‌یی است قایل به جبر خلاف قدریة و التسكين لحن أو هو الصواب أو التحريك للإزدواج.
 قاموس: همانی است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.
 شرح قاموس: به سکون باء غلط است، یا همان صواب است، و به فتحین برای ازدواج قدریة می‌خوانند.
 تاج العروس: قَالُوا فِي التَّحْرِيكِ: إِنَّهُ لِلْإِزْدَوَاجِ أَيِّ لِمُنَاسَبَةِ ذِكْرِهِ مَعَ الْقَدْرِيَّةِ.
 صورت صحیح: ازدواج در علم بدیع شباهت لفظی و آوایی کلام با یکدیگر است. بنا بر این، عبارت قاموس و تاج العروس را باید چنین تعبیر کرد: واژه‌ی جَبْرِيَّة را برای آن جَبْرِيَّة (به فتح باء) تلفظ کرده‌اند تا میان آن با واژه‌ی قدریة - که خلاف آن است - در تلفظ شباهت آوایی ایجاد کنند و به عمل آورند. در نتیجه، جبریه برخلاف عقیده‌ی لغت نامه به معنی ازدواج نیست.

جَبَس:

لغت نامه: کج.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: الجِصَّ.

شرح قاموس: گج است که اندود درون خانه به آن کنند.

صورت صحیح: واژه‌ی کج باید در لغت نامه به صورت «گج» اصلاح شود.

جُثَّة:

لغت نامه: شهری است به یمن میان محجم و کذراء.

منتهی الأرب: همانی است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است.

صورت صحیح: ۱- این واژه در معجم عربی و معجم البلدان یافت نشد. ۲-

صورت درست واژه‌ی «محجم» بنا بر ضبط معجم البلدان، مهجم است.

جَحْن:

لغت نامه: بطیئ الشَّباب.

منتهی الأرب: كَكَنَفِ بَطِيئِ الشَّباب. *مطالعات فرشی*

قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.

لسان العرب: همانند قاموس.

صورت صحیح: واژه‌ی «جَحْن» باید به صورت «جَحِن» اصلاح شود.

جِدَّ:

لغت نامه: زیر جمله «أَجِدُّكَ لَا تَفْعَلْ كَذَا» آورده است: نصب آن (جِدَّ) بر

حذف یاء است و نزد ابو عمرو بر مصدریّه یعنی مَالِكٌ أَجِدُّاً مِنْكَ جِدَّةً.

منتهی الأرب: همان است که لغت نامه از آن اقتباس کرده است با این تفاوت

که درست آخرین واژه یعنی جِدَّةً، اگر چه در نگارش کتاب مذکور به

دنباله‌ی مطالب ماقبل پیوسته آمده است، خود واژه‌ی مستقل و دارای معانی خاص خود است. یعنی اگر میان **مِنْكَ** و **جِدَّة** نقطه‌یی گذاشته می‌شد این اشتباه به لغت‌نامه راه نمی‌یافت.

لسان العرب: ابو عمرو: **أَجْدَكَ وَأَجْدَكَ مَعْنَاهُمَا: مَالِكٌ أَجْدًا مِنْكَ. وَنَضْبُهُمَا عَلَى الْمُضْدَرِّ الْأَضْمَعِيِّ: أَجْدَكَ مَعْنَاهُ أَبِجْدٌ هَذَا مِنْكَ، وَنَضْبُهُمَا بِطَرِحِ الْبَاءِ.**
صحاح و شرح قاموس: همانند لسان العرب.

صورت صحیح: ۱ - واژه‌ی «جِدَّة» از آخر عبارت عربی لغت‌نامه حذف شود. ۲ - به جای یاء در عبارت «و نصب آن بر حذف یاء است» «باء» نوشته شود، یعنی نصب آن بر حذف باء جز است و **جِدَّ** منصوب به نزع خافض می‌باشد.

جَدْعَاء:

لغت‌نامه: لقب ناقه‌ی رسول‌الله (ص) و آن را **عَضْبَاء** و **فِصْوَاء** هم گویند. منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.
قاموس: **نَاقَةٌ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ هِيَ الْعَضْبَاءُ وَالْقِصْوَاء.**
شرح قاموس: **جَدْعَاء** ناقه‌ی پیغمبر (ص) است و او را **عَضْبَاء** و **قِصْوَاء** می‌گویند.

صورت صحیح: واژه‌ی **فِصْوَاء** در عبارت لغت‌نامه درست نیست، باید به صورت **قِصْوَاء** اصلاح شود.

جَدَن:

لغت‌نامه: این واژه با یک ضبط، دوبار در لغت‌نامه آمده است: ۱ - **ذُو جَدَن:** علی بن حارث، مهتری است از مهتران آل حمیر. ۲ - **ذُو جَدَن:** ابن یشرح بن حارث

منتهی الأرب: لقب علس بن حارث.

قاموس: عَلْسُ بْنُ يَشْرَحَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ صَيْفِيٍّ بْنِ سَبَاءٍ، جَدُّ بَلْقَيْسِ، وَهُوَ
أَوَّلُ مَنْ غَنَّى بِالْيَمَنِ.

شرح قاموس: علس بن حارث مهتری است از مهتران آل حمیر.
تاج العروس: قَبْلُ مِنْ أَقْبَالِ حَمِيرٍ كَمَا فِي الصَّحاحِ وَ هُوَ عَلْسُ بْنُ يَشْرَحَ بْنِ
الْحَارِثِ ...

صورت صحیح: ۱- دُوَجَدَن، همچنانکه تاج العروس صراحت دارد، لقب دو
کس نیست بلکه لقب یک فرد است و اسم کامل وی همان است که در
قاموس و صحاح دیده می شود. ۲- واژه‌ی «علی» درست نیست، باید به جای
آن «علس» نوشته شود.

جذع:

لغت نامه: اصل این مثل «خُذْ مِنْ جِذْعٍ مَا أُعْطَاكَ» این است که غسان می داد
به پادشاه سلیح هر سال دو دینار از هر مردی و بود پادشاه سلیح سبطه بن
المنذر سلیحی، پس آمد سبطه می خواست از غسان دو دینار را پس داخل
شد به منزل و خانه‌ی سبطه پس بیرون آمد در حالی که گیرنده بود به خود
شمشیر سبطه را پس زده بود به آن شمشیر سبطه را تا سترده شده بود (شرح
قاموس).

قاموس: كَانَتْ غَسَّانُ تُودِّي كُلَّ سَنَةٍ إِلَى مَلِكِ سَلِيحِ دِينَارَيْنِ، مِنْ كُلِّ رَجُلٍ، وَ
كَانَ يَلِي ذَلِكَ سَبْطَةُ بْنُ الْمُنْذِرِ السَّلِيحِيِّ، فَجَاءَ سَبْطَةُ يَسْأَلُهُ الدِّينَارَيْنِ،
فَدَخَلَ جِذْعَ مَنْزَلِهِ، فَخَرَجَ مُشْتَمِلًا بِسَيْفِهِ، فَضَرَبَ بِهِ سَبْطَةَ حَتَّى بَرَدَ.

صورت صحیح: ۱- جمله‌ی «پس آمد سبطه و می خواست از غسان دو دینار
را» درست نیست؛ زیرا با توجه به متن عربی این داستان، ضمیر مذکر در

فعل يَشَأُّ لَهُ به غسان برنمی‌گردد چون غستان مؤنث است، بلکه ضمیر به جذع برمی‌گردد و ترجمه‌ی درست عبارت چنین است: «پس آمد سبطه و می‌خواست از جذع دو دینار را». ۲ - جمله‌ی «پس داخل شد به منزل و خانه‌ی سبطه پس بیرون آمد در حالی که گیرنده بود به خود شمشیر سبطه را» درست نیست؛ زیرا همچنان که از متن عربی داستان برمی‌آید، ضمیر در مَثْرَلُهُ و سَيْفِهِ به سبطه برنمی‌گردد بلکه به جذع برمی‌گردد و ترجمه‌ی درست عبارت چنین است: «پس داخل شد جذع به خانه‌ی خود، پس بیرون آمد در حالی که گیرنده بود به خود شمشیرش را». ۳ - واژه‌ی «سترده شده بود» درست نیست، با توجه به معادل عربی آن که «بَرَد» می‌باشد، ترجمه‌ی درست آن «سرد شده بود» است.

جُرْبَاءُ:

لغت‌نامه: (با تشدید راء) گریبان پیراهن.
 منتهی الأرب: جُرْبَاءُ الْقَمِيصِ، بِالضَّمِّ وَ بِالْكَسْرِ وَ تَشْدِيدِ بَاءِ، گریبان پیراهن.
 قاموس: جُرْبَاتَانُ وَ جِرْبَاتَانُ الْقَمِيصِ: جَيْبُهُ.
 لسان العرب و صحاح و شرح قاموس: همانند قاموس.
 تاج العروس: جُرْبَاءُ ... إِنَّ الْمَدَّ تَصْحِيفٌ ظَاهِرٌ، فَلَمْ أَجِدْ فِي التَّنْسِخِ مَعَ كَثْرَتِهَا وَ تَعَدُّهَا عِنْدِي.

صورت صحیح: جُرْبَاءُ در معاجم عربی نیامده و به گفته‌ی تاج العروس تصحیف جُرْبَاتَانُ است، از لغت‌نامه حذف شود. ناگفته نماند که صاحب تاج العروس ضبط صحیح این واژه را به پیروی از خفاجی، جِرْبَاتَانُ و مَعْرَبَ گریبان فارسی دانسته است.

جَرْفٌ:

لغت‌نامه: قدح جرف: چوب مختلف.

منتهی الأرب: عُوْدُ جَرْفٍ: چوب مختلف و كذلك قَدْخُ جَرْفٍ.
 قاموس: أَرْضُ جَرْفَةٍ: مُخْتَلِفَةٌ، وَ كَذَلِكَ عُوْدُ جَرْفٍ، وَ قَدْخُ جَرْفٍ.
 شرح قاموس: عُوْدُ جَرْفٍ وَ قَدْخُ جَرْفٍ، یعنی چوب و تیری است بی پر مختلف.
 لسان العرب: همانند قاموس.
 صورت صحیح: در لغت نامه به جای «چوب مختلف» باید «تیر مختلف»
 نوشته شود.

جَطَلَاءُ:

لغت نامه: ماده شتر کلان سال نرم دست (ناتوان).
 منتهی الأرب: ماده شتر کلان سال نرم و سست.
 قاموس: الْجَطَلَاءُ مِنَ التَّوْقِ: التَّابُ الرَّخْوَةُ الضَّعِيفَةُ.
 شرح قاموس: جَطَلَاءُ مِنَ التَّوْقِ: شتر ماده‌ی پیر سست ناتوان.
 تاج العروس و معجم متن اللغة: الْجَطَلَاءُ، همانند قاموس.
 صورت صحیح: ۱ - جَطَلَاءُ درست نیست، بنا بر متن قاموس و تاج العروس،
 جَطَلَاءُ (با طاء) درست است. ۲ - ترکیب نرم دست در لغت نامه تحریف نرم
 و سست از فرهنگ منتهی الأرب است که باید اصلاح شود.

جَلْبَنَاءُ:

لغت نامه: ناقه‌ی بر سفر. ناقه‌ی چاق و سخت.
 منتهی الأرب: زن فربه و ناقه‌ی بر سفر.
 قاموس: الْجَلْبَنَاءُ: السَّمِیْنَةُ.
 شرح قاموس: به تقدیم نون ساکن بر (باء) موخده، زن فربه را می‌گویند.
 تاج العروس: مانند قاموس.
 صورت صحیح: جَلْبَنَاءُ درست نیست، صحیح آن جَلْبَنَاءُ است.

جِماش:

لغت‌نامه: ساختن چاه.

منتهی الأرب: جِماش کی‌کتاب، آنچه میان نورد و دیوار سر چاه باشد. این واژه در این کتاب به هیچ وجه به صورت مصدر به کار نرفته است، اما زیر ماده‌ی جمش عیناً چنین آمده است: جَمَشَ الْقَلِيبَ جِماش ساخت چاه را. لغت‌نامه: با توجه به صورت ظاهر عبارت منتهی الأرب، جِماش را مصدر جَمَشَ انگاشته است و حال آنکه می‌بایست عبارت را بدین صورت قرائت می‌کرد: جَمَشَ الْقَلِيبَ: جِماش ساخت چاه را.

صورت صحیح: این واژه با این معنی باید از لغت‌نامه حذف شود.

جُمان:

لغت‌نامه: نوعی از جمیل زنان و آن از رشته‌های چرم بافند و در آن مهره‌های گوناگون تعبیه کنند.

منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.

شرح قاموس: نواری است از چرم که بافته می‌شود از مهره‌ها از هر رنگ که وشاح و حمایل می‌کند او را زن.

صورت صحیح: درست واژه‌ی جمیل در عبارت بالا از لغت‌نامه، حمیل است به معنی گردنبند و آنچه برگردن آویزند.

جَمَش:

لغت‌نامه: ساختن چاه را.

منتهی الأرب: جَمَشَ و جَمَشاً الْقَلِيبَ: جِماش (آنچه میان نورد و دیوار سر چاه باشد) ساخت چاه را.

قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.

شرح قاموس: جِماش بروز کِتاب، چیزی است که کرده می‌شود میان نورد و گرد اندرون چاه وقتی که نور دیده شده است گرد چاه به سنگ، وَقَدْ جَمَشَهَا یعنی چنین کرد چاه را.

لسان العرب: پس از توضیح واژه‌ی جِماش، فعل آن را آورده گوید: وَقَدْ جَمَشَ يَجْمِشُ وَ يَجْمُشُ (برای چاه جماش ساخت).

صورت صحیح: بنا بر متن قاموس و لسان العرب، عبارت لغت‌نامه باید بدین صورت اصلاح شود: جِماش ساختن چاه را.

جهیزه:

لغت‌نامه: نام زنی است از خوئیه.

منتهی الأرب: نام زنی خوئیه.

قاموس: امْرَأَةٌ رَغْنَاءُ.

شرح قاموس: زنی است گول و کم خورد.

لسان العرب: اسمُ امْرَأَةٍ رَغْنَاءٌ تُحَمَّقُ.

صورت صحیح: خُوئیه همچنان‌که در برهان قاطع آمده، به معنی احمق و نادان است. بنا بر این، درست این عبارت همان است که در شرح قاموس آمده است.

جوئبه:

لغت‌نامه: گود زمین.

منتهی الأرب: گو (گودال) در زمین.

قاموس: حفرة.

صورت صحیح: همان است که در منتهی الأرب آمده است.

جرم:

لغت‌نامه: حرام || نادر. ج، احرم.

منتهی الأرب: حرام و نادر، احرُم جمع.

قاموس: الحَرَامُ: ج: حُرْم.

شرح قاموس و لسان العرب و صحاح. همانند قاموس.

منتهی الأرب (چاپ لاهور): حرام او نارا، حُرْم جمع.

صورت صحیح: معادلی برای واژه‌ی «نادر» در معاجم عربی یافت نشد. این

واژه تحریف واژه‌ی «ناروا» است.

حَرْمَل:

لغت‌نامه: اسفند ... اگر سفوف سازند یک مثقال و نیم یاسوده تا دوازده شب

متواتر عرق النسارا نافع بود.

قاموس: استقافُ مثقالٍ و نصفٍ مِنْهُ غَيْرِ مَسْحُوقٍ اثنتي عشرَةَ لَيْلَةً يُبْرَى مِنْ

عِرْقِ النَّسَا.

شرح قاموس: سفوف کردن یک مثقال و نیم غیر ساییده‌ی او ...

صورت صحیح: واژه‌ی «یاسوده» با توجه به معادل عربی آن «غیر مَسْحُوقٍ»

در قاموس، باید به صورت «ناسوده» اصلاح شود.

حَرَّة:

لغت‌نامه: رزمگاه حنین || ... حرّه‌ی علاس ... حرّه‌ی حقل ... نام مواضعی

است به مدینه‌ی منوره.

منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.

قاموس: حَرَّةٌ غَلَّاسٍ ... و جَفَلٍ ... مواضِعُ بِالْمَدِينَةِ.

شرح قاموس: همانند قاموس.

صورت صحیح: واژه‌های علاس و حقل در لغت‌نامه باید به صورت غَلَّاس

و جَفَلٍ اصلاح شود.

حَرِيش:

لغت‌نامه: گوش خر (در پاورقی نوشته: گمان می‌کنم مصحف گوش خبه باشد).
 منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.
 قاموس: دَخَّالُ الأُذُن.

شرح قاموس: گوش خزه است که آن را هزارپای می‌گویند.
 صورت صحیح: درست واژه‌ی گوش خر، گوش خز = گوش خزنده است.

حَزَق:

لغت‌نامه: پیچیدن و افشردن و فشاردن و محکم بستن رسن.
 منتهی الأرب: پیچیدن و افشردن و فشاردن و محکم بستن به رسن.
 لسان العرب: الشَّدُّ البليغُ و التَّضْيِيقُ. يُقَالُ: حَزَقَهُ بِالْحَبْلِ إِذَا قَوَّى شَدَّهُ.
 صورت صحیح: با توجه به متن لسان العرب، همان درست است که در
 منتهی الأرب آمده است.

حَقَر:

لغت‌نامه: موضعی به کوفه که عمر ابن سعد الحصری بدانجای فرود آمد.
 منتهی الأرب: كَانَ يَنْزِلُهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الْحَقَرِيُّ.
 قاموس: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.
 صورت صحیح: درست واژه‌ی الحصری در لغت‌نامه، الحَقَری است.

حَقَف:

لغت‌نامه: جَمَلٌ حَقَفٌ: شتر باریک‌شکم.
 منتهی الأرب: همان است که لغت‌نامه از آن اقتباس کرده است.
 قاموس: جَمَلٌ أَحَقَفٌ: حَمِيصٌ.
 لسان العرب و شرح قاموس: همانند قاموس.

صورت صحیح: واژه‌ی حَقَفَ با این معنی باید از لغت‌نامه حذف شود، زیرا درست آن أَخَقَفَ است.

حُلَّة:

لغت‌نامه: ازار || ردا || بردهای یمانی باشد یا غیر آن. و لَا يَكُونُ حُلَّةً إِلَّا مِنْ تَوْبِينٍ أَوْ تَوْبٍ لَهُ بِطَانَةٌ وَ سِلَاحٌ. قاموس: اِزَارٌ وَ رِدَاءٌ يُرَدُّ أَوْ غَيْرُهُ، وَ لَا تَكُونُ حُلَّةً إِلَّا مِنْ تَوْبِينٍ، أَوْ تَوْبٍ لَهُ بِطَانَةٌ، وَ السِّلَاحُ.

شرح قاموس: ازار و ردایی است که از برد یمنی یا غیر او است و نمی‌باشد حَلَّة مگر از دو جامه یا جامه‌یی که از برای او آستر و رویی باشد، و حَلَّة اسباب و افزار جنگ است.

صورت صحیح: ۱- حُلَّة به معنی مطلق ازار و ردا نیست بلکه ازار و ردایی است از جنس برد یمانی. بنا بر این، آن خطوط موازی که در لغت‌نامه برای جدا کردن معانی مختلف از هم میان واژه‌های بالا آمده است باید برداشته شود. ۲- واژه‌ی سلاح نادرست است، درست آن سلاح است و این واژه معطوف به بطانه که ماقبل آن است، نیست بلکه همچنان‌که از شرح قاموس و قاموس پیدا است، معنای دیگری از معانی حُلَّة است که بنا بر روش نگارش لغت‌نامه باید میان سلاح و بطانه که ماقبل آن است دو خط موازی قرار گیرد. ۳- بنا بر متن قاموس و لسان العرب، واژه‌ی «يَكُونُ» باید به صورت «تَكُونُ» اصلاح شود.

حَنَف:

لغت‌نامه: کزی پای چنان‌که سرانگشت‌های پا سوی یکدیگر سپرد.
منتهی الأرب: کزی پای چنان‌که نرانگشت‌های پا سوی یکدیگر سپرد.

قاموس: أَنْ يُقْبَلَ إِخْدَىٰ إِيْهَامِي رَجَلِيْهِ عَلَيَّ الْاُخْرَى.

شرح قاموس: رو آوردن یکی از شصت‌های پا است به آن شصت دیگر.
صورت صحیح: درست واژه‌ی «سر» در لغت‌نامه با توجه به معادل عربی آن
«ابهام» در قاموس، «نر» است به معنی شصت.

حَيْذُ وَاو:

لغت‌نامه: مرغی است و آن را ساق جز نیز گویند.

منتهی الأرب: مرغی است که آن را ساق حُرّ نیز گویند.

صورت صحیح: با توجه به متن منتهی الأرب و با علم به اینکه قاموس و
منتهی الأرب و لغت‌نامه ترکیب «ساق حُرّ» را زیر واژه‌ی حُرّ داده‌اند، واژه‌ی
ساق جز از لغت‌نامه باید به صورت ساق حُرّ اصلاح شود.

حَيْطَه:

لغت‌نامه: يُقَالُ: فُلَانٌ حَيْطَةٌ لَكَ، أَي تَحَنُّنٌ وَ تَعَطُّفٌ.

منتهی الأرب: يُقَالُ: مَعَ فُلَانٍ حَيْطَةٌ لَكَ: فُلَانِي نَسَبْتُ بِهِ تَوَدُّ لِسُوْرِي وَ
مَهْرُوْرِي دَارِد.

لسان العرب و صحاح: همان است که منتهی الأرب از آن اقتباس کرده است.
صورت صحیح: از آغاز متن لغت‌نامه واژه‌ی «مَعَ» افتاده است که باید
افزوده شود.

حُرْف:

لغت‌نامه: زمان داخل شدن در پاییز و در حدیث جازود آمده است ...

منتهی الأرب: در حدیث جارود.

قاموس: فِي قَوْلِ الْجَارُوْد.

صورت صحیح: درست واژه‌ی «جازود» در لغت‌نامه جارود است.

خَيْفُ الأَرَيْنِ:

لغت نامه: این واژه را ندارد. با توجه به واژه‌ی آرین در همین مقاله و مطالبی که در توضیح آن آوردیم، بهتر است صورت درست آن با ضبط آرین در حرف «خ» زیر ترکیب خَيْفُ الأَرَيْنِ نیز آورده شود.

کتابنامه

- ابن منظور. ۱۴۰۸هـ/ق/۱۹۸۸م. لسان العرب المحيط. تصحیح یوسف خیاط. بیروت.
جوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۴۰۴هـ/ق/۱۹۸۴م. الصّحاح (تاج اللّغة و صحاح العربیة). تصحیح احمد عبدالغفور عطار. ج ۳. بیروت.
حموی، یاقوت. ۱۳۷۴هـ/ق/۱۹۵۵م. معجم البلدان. بیروت.
رضا، شیخ احمد. ۱۳۷۷هـ/ق/۱۹۵۸م. معجم متن اللّغة. بیروت.
زاوی، طاهر احمد. ۱۹۵۹م. ترتیب القاموس. قاهره.
زییدی، سید محمد مرتضی. ۱۳۵۸/۱۹۶۵م. تاج العروس من جواهر القاموس. تصحیح عبدالستار احمد فراج. کویت.
شفیع قزوینی، محمد بن یحیی بن محمد. ۱۳۰۳هـ. ق. شرح قاموس (ترجمان اللّغة). تهران.
صفی پوری، عبدالرحیم. ۱۳۷۷هـ. ق. منتهی الأرب فی لغة العرب. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
چ افس. فیروزآبادی، ابوظاهر مجدالدین. ۱۴۱۳هـ/ق/۱۹۹۳م. القاموس المحيط. ج ۲. بیروت.



پروفیسر شہناز گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی